

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

اشرف دهقانی

۳۰ می ۲۰۱۹

بخش یازدهم

به یاد گرامی بهروز دهقانی که در پیوند اندیشه و عمل صمیمی بود



مطالب کتابهای درسی که در دوره شاه در مدارس تدریس می شدند یکی از مواردی بود که بهروز به هیچ وجه برای دانش آموزان مناسب نمی دید و بسیار تأسف می خورد از این که نوشتن کتاب برای دانش آموزان به دست کسانی افتاده که نه سواد لازم برای این کار را دارند و نه از احساس مسئولیت و تعهد نسبت به دانش آموزان کشور برخوردار می باشند، آن هم در شرایطی که انسان های فرهیخته و متعهدی وجود دارند که قادر به چنین کاری می باشند. او در خانه نیز با نشان دادن مطالبی از کتاب های درسی، در این مورد صحبت می کرد. مثلاً آن چه صمد در رابطه با "ماهیت برنامه های درسی" از قول بهروز در کتاب "کند و کاو در مسایل تربیتی ایران" نوشته است را من به شکلی دیگر از بهروز شنیده بودم. صمد در رابطه با بهروز می نویسد: "ماهیت برنامه های درسی نیز چیزی است که می تواند معلم را سر شوق بیاورد و یا دلسرد کند. افسوس که در این باره نمی توان زیاد سخن گفت که به خیلی ها بر می خورد.

اما برای خالی نبودن عریضه سخنانی در باره کتاب قرائت فارسی پنجم دبستان از دوستم "بهروز" نقل می کنم و می گذرم. ... در این مملکت که شعر به حد وفور به عمل می آید چه لزومی دارد که این شعر سعدی را بگنجانیم:

به ره بر یکی پیشم آمد جوان به تک در پیش گوسفندی دوان

و نتوانستم شاگرد را قانع کنم که "ره" دو حرف اضافی برداشته و "به ره بر" همان "سر راه" می شود. اما کسی نباید در انشایش بنویسد "به ره بر مردی دیدم."

بهروز چه به خاطر علاقه شدید و تشنگی همیشگی اش به آموختن و چه به منظور بالا بردن رتبه و در نتیجه حقوق ماهیانه اش، در حالی که کار معلمی اش را پیش می برد در اولین فرصت به فکر رفتن به دانشگاه افتاد. او در اواخر سال های ۳۰ (۱۳۳۸-۳۹) در سن ۲۱-۲۰ سالگی در ضمن کار معلمی در ده، به دانشگاه تبریز رفت و به طور شبانه در دانشکده ادبیات تبریز در رشته انگلیسی به تحصیل پرداخت. اتفاقاً صمد هم کمی دیرتر از بهروز و همانند او

درحین انجام کار معلمی به طور شبانه در دانشگاه تبریز در دانشکده ادبیات در رشته انگلیسی مشغول تحصیل شد. با رفتن او و صمد به دانشگاه به طور شبانه، فشارها و آزار و اذیت هائی که معلمان متعددی چون بهروز از طرف مقامات اداری متحمل می شدند تشدید شد. رئیس فرهنگ درس خواندن این دو معلم متعهد را به بهانه جدیدی برای فشار آوردن به آن ها تبدیل کرده بود. از جمله او اخطار می داد که باید تحصیل در دانشگاه و یا انجام شغل آموزگاری یکی را انتخاب کنند. ولی آن ها با همه دشواری های موجود به درس خواندن در دانشگاه ادامه می دادند.

موضوع دانشگاه رفتن در یکی از نامه های بهروز به صمد منعکس می باشد. این نامه از یک طرف بیانگر احساس مسؤولیت بهروز نسبت به صمد می باشد و از طرف دیگر یادآور صمیمیت و خودی بودن آن هاست که در لحن شوخی نامه و به کار بردن کلمات و عباراتی خاص که بین آن ها مطرح بوده خود را نشان می دهد. بهروز و صمد همواره به جای کلمات تشریفاتی پوچ اداری و یا کلمات رسمی کتابی، مخصوصاً کلمات مسخره آمیزی می گذاشتند و یا برخی کلمات را به قصد به شکل دیگری به کار می بردند. در این نامه هم بهروز "مقروض می باشد" را به قصد به جای "مقروض می دارد" گذاشته. یکی از نکاتی که در این نامه جلب توجه می کند عدم توانائی مالی بهروز برای پرداخت مبلغی برای دریافت کارتی در ارتباط با کار دانشگاهی اش می باشد. در وسط نامه معلوم می شود که برآستی او بی پول است تا جائی که برای تهیه ۱۲ تومان هم در مضیقه بوده و نوشته است با: "این ضعف ریالی که عارض این بنده گشته است مشکل بتوانم تهیه اش کنم". اگر به تاریخ این نامه که نه آخر ماه بلکه اواسط مرداد [اسد] است توجه کنیم می توانیم متوجه بشویم که حقوق ماهیانه او چقدر پائین بوده که با توجه به این که تأمین معاش خانواده نیز به گردن او بود در وسط ماه، دیگر چیزی برای خودش باقی نمی مانده است. حال متن آن نامه:

جناب آقای صمد آقا کثیرزاده اصل چرندابی

محترماً مقروض می باشد. اینجانب که روزی چند است خانه نشین شده ام و از خلق خدا بریده، امروز دوشنبه ۱۷ مرداد تصادفاً به سمت دانشکده رفتم. کاملاً هم البته تصادف نبود. می خواستم از کتابخانه دانشکده کتابی برای دوستی به نام آقای جوادی بگیرم که مطلع شدم آن جناب دکتر یادش رفته است که روز چهارشنبه امتحان هوش است. به دکتر جعفرزاده (دکتر در دوشابیت و غیره) مراجعه کردم. بعد از چونه زدن فراوان بالاخره به من فهماند که حالا نمی شه بعد از ظهر بیا. البته اگر هم می شد مدارک لازم را نداشتم. یک برگ رونوشت شناسنامه و دو قطعه عکس و بالاتر از همه ۱۲ تومن وجه رایج مملکت که به این ضعف ریالی که عارض این بنده گشته است مشکل بتوانم تهیه اش کنم. به دولت منزل مراجعه کردم اما خانه سوت و کور بود و پرنده ای هم در آن حدود پر نمی زد. (البته نامه اینجانب ادبی، اخلاقی و عشقی و جنائی و ... می باشد). به دکان آن آقا که روزکی به ممقان آمده بود رفتم و نامه ای به برادران نوشتم که این مدارک ترا تهیه کند و من ساعت ۳/۵ بعد از ظهر به خانه این جائی شما خواهم رفت. خدا کند که شناسنامه و عکس داشته باشی (حالا ساعت ۱۲ و یک ربع کم است). با رسیدن این نامه اگر در دستت روغن داغ می کنی بزار زمین و سوار ابوطیارات گویگان شو و هر چه زودتر در اسرع وقت بیا و به مجرد رسیدن به تبریز هم بیا به خانه ما تا بدانم رسیده ای و اقدامات دیگری برای آگاه کردن تو انجام ندهم. چون نمیدانم این نامه به دست تو می رسد. یا نه! روز سه شنبه تا ساعت ۱۲ در خانه هستم. حتماً بیا و مرا خبر کن.

آخه آم نادون!! این جا چه عیبش بود که رفتی در "قت جهان"!! بست نشستی؟! لابد مانند آن قضیه دانشسرا پس از تمام شدن امتحان می خواستی بیائی و دست روی دست بزنی! خدا به عوض هر چیز این قدر "سر سوزن" عقل و شعور به تو کرامت فرماید. آمین یا رب العالمین. سه شنبه صبح بنده در منزل منتظرم. مخصوصاً که دانم که مدارک لازم در خانه تان هست یا نه؟

دهقانی- ۱۷/۵/۳۹- [نامه ویراستاری نشده است- پ]

نامه دیگری از بهروز به صمد موجود است که تاریخ آن حدود دو ماه و نیم بعد از نامه فوق به تاریخ ۱۳۳۹/۸/۱ می باشد. در این نامه موضوع دزدی یا به واقع غارت خانه بهروز در ده مطرح شده است. بهروز یک روز به خانه اش در ده می رود و می بیند که همه وسایل خانه اش را به غارت برده اند. به قول صمد حتی نمکدان را هم جا گذاشته بودند. این دزدی در همان مقطع با بدبختی دیگری برای او گره می خورد و آن این که رئیس فرهنگ، برای بهروز تقاضای منتظر خدمت شدن کرده و قصد داشت به دلیل این که وی به خاطر دانشجو بودن یکی دو بار نصف روز یا چند ساعتی نتوانسته بود سر کلاس درسش حاضر شود وی را "به شدت تنبیه" نماید. چنین برخوردی در شرایطی علیه بهروز صورت می گرفت که اتفاقاً خیلی از معلمان در آن منطقه همانند بهروز و صمد در حین انجام کار معلمی، دانشجو هم بودند و برخی از آن ها با دادن رشوت به رئیس فرهنگ و با چاپلوسی نسبت وی حتی ممکن بود یکی دو هفته نیز سر کلاس معلمی شان حاضر نشوند، ولی رئیس با آن ها کاری نداشت. نامه بهروز به صمد احساس درد و اندوه او را در آن زمان بیان می کند. بخشی از آن نامه چنین است:

صمد عزیز!

نامه پر مهر و محبت تو دیشب به دست من رسید و متأثرم کرد. به حال آدم های خوب که به زعم تو من نیز یکی از ایشانم، دلم سوخت. به یادم افتاد که هوب (HOB) آن قهرمان هزال کتاب های اسنشل انگلیسی شعری از شکسپیر تضمین کرده بود: "باران هر روز می بارد اما روی آقای خوب؛ برای این که آقای بد چتر او را برداشته است". باران همیشه روی آدم های خوب می بارد. باران دردها و غم ها. باران مصیبت ها و ناکامی ها. دوست من! چه باید کرد، از "آن گاه که او این گنبد مینا می کرد همین گونه بوده و هست و این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد". با هزار امید و آرزو پا به دهکده منحوس می گذاری، دهکده ای که سگ بیشتر از آدم آنجا پیدا می شود. به آینده نقشه می کشی. چگونه کار کنم که این بچه ها با سوادتر بشوند، چیز یاد بگیرند، آدم بشوند. اما همه این نقشه ها نقش بر آب می گردد. وارد آلونک می شوی میبینی زحمت کشیده اند و دو سه تا پتو و لحافی که داشته ای را به یغما برده اند. دیگر چه حالی برای دست می دهد، نگفتی. به قول تو خوب جوری جلوم در آمده اند و نتیجه زحماتم را قشنگ کف دستم گذاشته اند.... بهروز دهقانی- ۱۷/۵/۳۹- [نامه ویراستاری نشده است- پ]

این نامه ها (نامه های فوق در کتاب "برادرم صمد بهرنگی" درج شده اند) تا حدی شرایط کار و زندگی بهروز را نشان می دهند. متأسفانه بسیاری از نامه ها، عکس ها و به طور کلی نوشته ها و آثاری که می توانستند امروز به مثابه سندهای معتبر به شناخت هر چه بیشتر از زندگی بهروز و رفقاییش کمک کنند در اثر یورش ساواک در سال پنجاه به خانه بهروز و سپس، یورش جمهوری اسلامی به خانه خواهرم روح انگیز دهقانی، از بین رفته اند. اما خوشبختانه اسنادی از صمد باقی مانده اند که با رجوع به آن ها تا حدی می توان به شرایط، فضاء و مسایلی که خود او و بهروز با آن ها درگیر بوده اند پی برد. مثلاً نامه ای از صمد وجود دارد که خطاب به رئیس فرهنگ وقت در جهت پشتیبانی از بهروز و اعتراض به منتظر خدمت کردن بهروز توسط آن رئیس نوشته شده است. در این نامه معلوم می شود که موضوع غارت خانه بهروز در ده ممقان، پاک بی دلیل نبوده است. صمد با ذکر این مطلب که بهروز به "فساد امتحانات" در دبیرستان عنصری اعتراض داشته مطرح می کند که: "دهقانی و دوستانش تا آن جا که از دستشان بر می آمد و به آن ها مربوط بود، جلوی فساد را گرفتند. عده ای به طبع از ایشان ناراضی شدند. شاید هم خانه دهقانی به خاطر همین ناراضائی به تاراج رفت."

در نامه یاد شده، صمد، وصفی از بهروز به دست می دهد که جالب توجه و چشمگیر است:

" اداره محترم فرهنگ آذرشهر

می خواهم چند کلمه ای در باره ی همکار عزیزم بهروز دهقانی که رونوشت تقاضای منتظر خدمت شدنش از اداره ی فرهنگ تبریز طی نامه شماره ۷۶۷۰ ۴۰/۱۲/۱۴ به دبستان پیروزی رسیده است عرض کنم:

نامبرده جوانی است پاک و امیدوار که پنج سال است در ممقانی که یک بار خانه و اثاثش را در آن به یغما برده اند خدمت می کند. خدمتی که از دست کمتر معمولی در آذرشهر بر می آید. فکرش را بکنید: جایی که در آن شاگرد کلاس نهم (مجله) را چیزی در ردیف لولهنگ و آفتابه می دانست، کتابخانه ای را صاحب شده است که کتابخانه پهلوی شما با همه پولها و کتاب های دولتی که نصیبش کرده اید منصفاً پیشش هیچ است با دست خالی، لیک با دلی پر شور، کسی یک شاهی پول نداده که ای دهقانی بیا این را خرج کتابخانه ات کن. آن هم کتابخانه ای که مثل کتابخانه دبیرستان شما عدمش به ز وجود نیست. کتاب ها همیشه در اختیار و در دسترس شاگردان است. دهقانی علاقه ای در شاگردانش ایجاد کرده است که پول می دهند و کتاب به کرایه می برند و دهقانی با این پول ها کتاب های جدیدی می خرد. در این دبیرستان عریض و طویل شما چکار می کنند. من از این که اداره محترم راضی شده است به این آسانی ها فردی مانند دهقانی - که من با تمام فرهنگ آذرشهر برابر می دانم - منتظر خدمت شود بی نهایت غصه مندم. غصه او نیز کم از من نیست. او غصه خواهد خورد که برخلاف میلش دست پر صفایش را از دامان شاگردانش کوتاه می کنند. او غصه خواهد خورد که قضاوت های سطحی و دیده های ظاهر بین فردی را از فرهنگ عزیز و مقدس جدا می کند که با تمام ذرات وجودش به آن عشق می ورزد و به سرنوشت آن علاقمند و علاقه اش مثل من بولی نیست. ...دهقانی چه حمایت و چه دلخوشی از اداره فرهنگ خود دیده بود که این چنین دل حساسش را شکستید و تقاضای "بشدت تنبیه شدن" اش را کردید... دلسردی و شکستگی جوانی مثل دهقانی که من می دانم در پشت پیشانی تابناک و عریضش چه می گذرد - برای ایران عزیز و به خصوص فرهنگ آذرشهر ضایعه ای بزرگ است...

دهقانی نظرهای فرهنگی بلندی دارد که فکر آدم های خاکی نظیر من از تحلیل آن ها عاجز است. دهقانی جوانی متواضع و فاضل است که انسان دوستی و عشق به میهن شعار اوست. من از این که اداره محترم مقام دهقانی را تا درجه کسی که "نظری غیر از تحصیل در دانشکده ندارد" پائین آورده است، دارم دق مرگ می شوم. سواد دهقانی را هیچ یک از فرهنگیان ندارد. همچنین تواضع او را، صداقت او را و پاکی او را. ای کاش من به اندازه تار موئی از او بلند نظری داشتم. دهقانی انسان بزرگواری است که در گیر و دار انحطاط فکری و اخلاقی جامعه گیر نکرده و سقوط ننموده است. دهقانی انسان بی آزی است که در گیر و دار تشویق ها و توبیخ ها و ابلاغ ها و مقام ها دستپاچه نمی شود. او راه خود را - که جز راستی و عشق به کار نیست - از هر کجا که باشد پیدا خواهد کرد..." **[نامه ویراستاری نشده است. پ]**

نامه فوق در تاریخ ۴۰/۱۲/۱۵ خطاب به رئیس فرهنگ وقت به نام فقیه نو (فقید) نوشته شده است (درج شده در کتاب "مجموعه کامل آثار صمد بهرنگی" به کوشش اسد بهرنگی- جلد اول، صفحه ۳۵۴). چه در این نامه و چه در مدارک باقی مانده از آن دوره، دوستی صمیمانه و بی نظیر و علاقه صمد نسبت به بهروز از یک طرف و شجاعت و جسارت قابل تحسین او در برخورد به رؤسای فرهنگ از سوی دیگر کاملاً چشمگیر بوده و نظر هر کسی را به خود جلب می کند. مثلاً همان طور که دیده شد صمد کتابخانه ارزشمندی که بهروز در ده ممقان درست کرده و دانش آموزان براحتی و با شور و شوق از آن استفاده می کردند را بر سر رئیس فرهنگ کوبیده و با جسارت تمام گفته بود که مانند "کتابخانه

پهلوی" شما عدمش به ز وجود نیست. در رابطه با کوشش بهروز در کتابخوان بار آوردن شاگردانش، در اینجا نقل خاطره ای از یکی از شاگردان بهروز که در دهه پنجاه در مبارزه علیه بیدادگری های رژیم شاه زندانی سیاسی شده بود بی مناسبت نیست. او در زندان گفته بود که یک جمله بهروز را همیشه در ذهن خود دارد: "دیوار حاشا بلند است." موضوع از این قرار بود که او کتابی را از کتابخانه مدرسه که بهروز مسؤلش بود گرفته ولی آن را پس نداده بود. بهروز یکی دو بار از او خواسته بود که کتاب را به کتابخانه برگرداند تا شاگردان دیگر هم بتوانند آن را بخوانند ولی او انکار کرده بود که کتاب را در پیش خود دارد. در آخر در مقابل انکار او بهروز آن جمله را گفته بود: باشد، "دیوار حاشا بلند است".

در شرایط سال ۱۳۴۰ به دلیل بحران های پی در پی اقتصادی و رشد تضادهای درونی حکومت و به تبع از آن رشد مبارزات توده ها، فضای سیاسی خاصی بر جامعه حاکم شده بود. در چنان شرایطی، نامه صمد مؤثر واقع شده و منتظر خدمت شدن بهروز به مرحله عمل در نیامد. اما اقدامات مبارزه جویانه و آگاه گرانه بهروز و صمد و کاظم و محبوبیت آن ها در میان دانش آموزان و اولیای آن ها امری نبود که از چشم رئیس فرهنگ های مردم آزار به دور باشد. بنابراین آن ها می بایست برای مقابله با این جوانان پرشور و مبارز سدی در مقابلشان ایجاد نمایند. به گونه ای که از نامه یکی از رؤسای فرهنگ به صمد بهرنگی که در زیر خواهد آمد آشکار است، عملکردهای پلید و ارتجاعی رئیس و رؤسا علیه بهروز و صمد و بی شک علیه معلمان متعهد دیگر همچنان ادامه داشت.

مغایرت افکار و اندیشه ها و عملکردهای مبارزاتی و آگاه گرانه بهروز و رفقای با فرهنگ و رسومات ارتجاعی که رؤسا و بازرسان، خود را موظف به پایبندی به آن ها می دیدند باعث می شد که آن ها مدام به اذیت و آزار چنان معلمانی با انجام "تنبیهات" متعدد بپردازند. یکی از آن تنبیهات در مورد بهروز تغییر محل خدمت وی و انتقالش از این محل به آن محل و به عبارت دیگر پرت کردن وی از این ده به ده دیگر بود. اما بهروز علی رغم همه فشارها، به مثابه انسان شریف و آزاده ای که به قول صمد معتقد بود "کار خوب باید به خاطر نفس کار خوب انجام گیرد"، راه خود را ادامه می داد. چرا که در نظرش تقدیر نامه ها و توبیخ نامه ها یکی بودند، به خاطر پاداش کار نمی کرد، و "در گیر و دار تشویق ها و توبیخ ها و ابلاغ ها و مقام ها" دستپاچه نمی شد.

(ادامه دارد)